دیدن

بیژن الهی و آتارش
کارنامه ایام گذشته

پیام حیدرقزوینی

از بیژن الهی در طول حیات‌اش اثر چندانی به صورت کتاب منتشر نشد و بیشتر آن‌چه بیش از مرگش از او به چاپ رسید آثاری بود که برخی نشریات، از جمله «ادبیته و هنر»، در سال‌های دور از او چاپ کردند. این در حالی است که برخی آثار او قـرار بود در دهه ۵۰ در انتشـارات «پنجاه و یک» منتشر شـود اما آن‌چه برای این انتشارات، که رویکردی متفاوت و نامتعارف در انتشـار کتاب داشت، اتفاق افتاد باعث شد که انتشار بیشتر آثار و سـال‌ها به تعویق بیفتد و بسیاری از این آثار جدسـال پس از مرگش منتشـر شـود. در سال‌های اخیر نشـر بیدگل آثار بیژن الهی، اعم از ترجمه و تألیف، را به‌تدریج منتشر کرد و انتشـار این مجموعه نوری تابناد بر بخشـی از ادبیات ایران که کمویش مخفی مانده بود؛ جریانی کـه به‌ویژه با کندوکاو در دقایق زبان فارسی و نوعی آشـنایی‌زدایی از عادت‌های زبانی، ناخنی نو به ادبیات کلاسـیک فارسـی، به‌ویژه ادبیات عرفانی، احیا، ظرفیت‌های نادیده‌انگاشـته در زبان فارسـی و پیوندزدن تمامی این‌ها با ادبیات مدام تکران بوده که اعتراض شود؛ اما این فرصت را دادند. مشکل این بود که آقایان مایل نبودند عکس‌هاشـان چاپ شود. چهل سالی صبر کردم تا در دو سال گذشته توانستم از تک‌تک‌شان اجازه بگیرم که عکس‌ها را چاپ کنم. بیژن الهی قبلاً اجازه داده بود. مجموعه‌عکس‌های خودش را به او داده بودم. قاسم هاشمی‌نژاد تقریبا در گما بود. می‌رفت و برمی‌گشـت. همـرش - خانم شولائی- برایش توضیح داد. عکس‌ها را دید و در چنین شرایط بحرانی اجازه انتشار داد. بنابراین انگیزه‌ام همان تلنگر بود و کمان کنم این عکس‌ها بماند برای آینده و برای نسل‌های بعد.

آقای آغاشـلو اینقدر راحتانه از این حجم عدم اجرای حق ادبی برای ما بگویید. از چه زمانی با گرفت و شـما چه وقت به چه میوسیند با نسبت شما با این جمع چه بوده است؟

آبدین آغاشـلو: همه ما دوسـتان نزدیک بودیم، با بعضی‌ها چهارشـنبه‌ها ناهار می‌خوردیم و از هر دری سـخنی پیش می‌آمد. این عادت شـده بود. چهارشـنبه‌ها مبنی بعد از آن انتشار کتاب‌های او آغاز شـد که شامل اشـعار و ترجمه‌های او بـود. از این مجموعه، دو کتاب «دبـدن» و «جوانی‌ها» به اشعار الهی اختصاص دارد. مجموعه شـعر «دبـدن» درواقع شـامل چهار دفتر شـعر از بیژن الهی کلستانه، کم و زیاد می‌شدیم. وقت‌هایی حاضر و وقت‌هایی غایب بودیم. ولی به هر حال این جمع بود. خود من خیلی می‌آموختم. برای مثال از شـمیم بهار که پرتو وجود و حضورش مرا نرِ کشید و نمی‌دانم اگر شمیم بهار و از رندگی‌ام نمی‌دیدم چه‌طور آدمی می‌شدم. این تأثیر بود و همچنان هم هست.

خلاصـه، مثل آن نوشـته‌های آخر هر قصه کتاب «الف النهـار»، روزگار بر این منوال می‌گذشـت تا هادم‌آلدنت آمد و ظمرام همـه را درهم بپیچید، و من از پریم بپرسـیدم، هادم‌آلدنت چیسـت و بدرم گفت، هادم‌آلدنت مرگ است! در مورد ما هم همین اتفاق افتاد. در میان این گروهی که عکس‌شان روی جلد کتاب هست، دو نفر دیگر در میان ما نیستند؛ یعنی بیژن الهی و قاسم هاشمی‌نژاد.

انتشـار عکس‌هـای این چهار شـخصیت که جزا تدکر شـمار دوسـتان نزدیک‌شان، جامعه ادبی و مخاطبان ما جیز چندانی از آتان نمی‌دانند حامل چه اتفاقی است؟

آغاشلو: جذابیت این کتاب برای شخص من این است که برخلاف میل کسانی که در عکس‌ها هستند، نادیدنی‌ها دیدنی شدند. البته به من خودشان دیدند شدند، نه اینکه قصور و غفلتی در جامعه روشنفکری یا اهل ادب ما بوده. هنوز هم برخی‌ها شوخی و جدی از من می‌پرسند اصلا آدمی به‌اسم «شمیم بهار» وجود دارد یا اسم مستعار است؟ خب، این عکس‌ها این مسئله را حل کرد. بیژن الهی کم‌کم‌کم‌